مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شمارۀ پیاپی ۹۹
زمستان ۱۳۹۳، ص ۹۰- ۷۱

نگاهی نو به مولوی و ارشادی و برایند روش‌شناختی آن*

دکتر محمد عرب‌صالحی
استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
Email: salehnasrabad@yahoo.com

چکیده

این مقاله پس از تعیین جایگاه مولوی و ارشادی و این‌که آن‌ها وصف اوامر و نواهی‌اند و نه وصف حکم و بیان تعریف مختار و امتیاز آن از سایر تعاریف، به بحث مهم روش‌شناسی و سنجه‌های تشخیص اوامر و نواهی مولوی از ارشادی پرداخته است. مطابق تعریف‌های مختلف از ارشادی و مولوی، سنجه‌های تمایز این دو نیز مختلف می‌شود. مقاله حاضر در پی اثبات این است که تغییر در معنا و روش‌شناسی مولوی و ارشادی از شیخ انصاری به این سو وارد مباحث اصولی شده و همین تغییرات باعث نقض و ابرام‌های فراوان در اصل تعریف و مصادیق ارشادی و مولوی گردیده است که قبل از شیخ انصاری در فقه شیعه و اهل سنت معنای ثابتی داشته و سنجه تشخیص آن هم مشخص بوده است. به اعتقاد نویسنده همان تعریف و سنجه ماقبل شیخ بهترین تعریف و سنجه در بحث مولوی و ارشادی است و می‌تواند تغییرات زیادی را در محتوای بسیاری از فتواها ایجاد کند.

کلیدواژه‌ها: ارشادی، مولوی، حکم، روش‌شناسی، دنیوی، مستقلات عقلیه.

*. تاریخ وصول:۱۳۹۲/۰۵/۱۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۰۷/۳۰.

مقدمه

در این‌که مقسم ارشادی و مولوی آیا حکم است یا اوامر و نواهی، عبارات اصولیان متفاوت است؛ در بسیاری از کتب اصولی که مواردش فوق حد احصا است، مقسم را اوامر و نواهی گرفته‌اند و در برخی دیگر هم سخن از احکام مولوی و ارشادی است. (ر.ک: شعرانی، ۲۳۶؛ هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، ۲۲/۶؛ شفیعی، ۱۳۸؛ هاشمی شاهرودی، سیدعلی، ۲۸۰/۳؛ محقق اصفهانی، ۳۷/۳؛ حائری یزدی، ۱۴۸/۱؛ اشتهاردی، ۱۴۲) و برخی هم هر دو استعمال را در یک عبارت دارند. (ر.ک: حکیم، ۳۸/۱)

به اعتقاد برخی اگر مقسم را حکم بدانیم قطعاً خطاست؛ زیرا حکم که انشاء به داعی جعل داعی است، نمی‌تواند مقسم مولوی و ارشادی باشد زیرا داعی در ارشاد، بعث و زجر نیست بلکه داعی نفس ارشاد است.سخن مشهور در این‌جا این است که اگر مولا به داعی جعل داعی انشاء کرد، این بعث و زجر و حکم است و اگر به داعی ارشاد انشاء کرد، مصداق ارشاد می‌شود. همان‌طور که انشاء به داعی امتحان هم مصداق امتحان است و هکذا. در این صورت نمی‌توان گفت: حکم، مقسم ارشادیت و مولویت است، بلکه مقسم ارشادیت و مولویت، اوامر و نواهی است. آخوند هم در کفایه این بحث را در ابتدای اوامر دارد که می‌فرماید: مولا به صیغه امر انشاء می‌کند یعنی الفاظ را در ایجاد معانی انشائاً به کار می‌برد، دواعی این انشاء مختلف است. اگر به داعی ارشاد باشد مصداق ارشاد می‌شود و اگر به داعی هزل باشد مصداق هزل است. (لاریجانی، جلسه ۴۸۵)

به نظر می‌رسد اشکال اساسی به عدم تفکیک بین اوامر و نواهی و حکم بر می‌گردد و این‌که در نوع موارد، این دو به یک معنا گرفته می‌شود و در یک معنا هم استعمال شده است؛ از همین رو می‌توان گفت در اغلب موارد مراد از حکم مولوی همان امر و نهی مولوی است و از این حیث شاید نتوان اشکال فوق را متوجه این گروه دانست. از سوی دیگر این اشکال و مداقه بنا بر همه مبانی در تعریف حکم وارد نیست و چه بسا هستند از اصولیان که داعی را دخیل در ماهیت حکم نمی‌دانند. در هر صورت در این نوشتار هم حسب نگاهی که حکم را به ارشادی و مولوی تقسیم کرده‌اند مشی شده است و مراد از حکم همان امر و نهی است.

تعریف حکم ارشادی

در اصول فقه احکام از جهت اختلاف در حیث منشأ صدور به مولوی و ارشادی تقسیم

شده‌اند؛ اگر حکمی از حیث مولویت مولا صادر شده باشد حکم مولوی است و همین حکم است که بنا بر نظر مشهور اگر لزومی باشد، موضوع حکم عقل به استحقاق پاداش بر اطاعت و عقاب بر ترک آن واقع می‌شود. غالب اوامر و نواهی شارع از قسم مولوی محسوب می‌شوند و ظهور اولی خطابات شارع هم در مولویت است. و اگر حکم از حیث این‌که شارع هم یکی از عقلاست، نه این‌که مولا و آمر است و صرفاً برای حفظ مصلحت مکلف یا دفع مفسده‌ای از او صادر شود حکم ارشادی است. حیث صدور حکم ارشادی حیث نصیحت و نشان دادن مصلحت یا مفسده است، همان‌گونه که یک پزشک، بیمار خود را امر و نهی می‌کند. محقق اصفهانی نیز در تعریف حکم مولوی و ارشادی قریب به همین مضمون دارند، او می‌گوید: مولویت از صفات آمر است و آن جایی است که بما هو مولا و سید حکم کند، یعنی به داعی بعث انشاء کند و امر ارشادی آن است که به داعی نصیحت و ارشاد به آن‌چه بر مورد امر بار می‌شود باشد؛ یعنی آمر بما هو ناصح و مرشد امر می‌کند نه بما هو مولا و سیّد. (محقق اصفهانی، ۱۷۰/۲)

به نظر می‌رسد این تعریف هرچند ارشادی در قبال مولوی است و تعریف ارشادی در قبال تکلیفی را شامل نمی‌شود اما کامل‌تر از سایر تعاریف است که نوعاً یکی از لوازم حکم ارشادی را به جای تعریف از ماهیت آن ارائه داده‌اند؛ مثلا این‌که مخالفت با ارشادی معصیت ندارد و یا این‌که عقل مستقل نیز آن را تشخیص می‌دهد و یا این‌که در حکم ارشادی قدرت، شرط نیست؛ یا این‌که ارشادی اختصاص به امور دنیوی دارد و مولوی اعم از دنیوی و اخروی است. که البته بعضاً هم خالی از اشکال نیست؛ مثلا این‌که گفته شده حکم مولوی آن است که اطاعت و عصیان دارد و موضوع حکم عقل به استحقاق ثواب یا عقاب است تنها در احکام مولوی لزومی درست است و حال آن‌که احکام استحبابی و کراهتی هم از احکام مولوی محسوب می‌شوند. همچنین این‌گونه نیست که همه انواع حکم مولوی استحقاق ثواب یا عقاب مستقل داشته باشند. احکام مولوی اگر طریقی باشند، مثل وجوب احتیاط و وجوب توبه، ثواب و عقاب مستقلی جز آن‌چه طریق به آن‌اند ندارند. لذا قول به این‌که هر جا عقل حکم دارد حکم شرع ارشادی است مورد اشکال است و به نظر می‌رسد تلازمی بین آن دو نیست؛ جعل مولوی در موارد حکم عقل هم صحیح است و می‌تواند داعی بر انجام را تقویت و تاکید کند. لذا در اصل تعریف به همین مقدار بسنده می‌شود.

لزوم تفکیک بین دو صورت‌بندی از حکم ارشادی

حکم ارشادی در فقه و اصول فقه به دو معنا اطلاق شده است که در بسیاری از موارد از هم تفکیک نشده است و هر دو در عناوین مختلف یک جا جمع شده است و ارشادی در هر دو اطلاق در بسیاری از کتب اصولی در قبال حکم مولوی گرفته شده است در حالی که ارشادی در یک اطلاق، خود قسمی از احکام مولوی است نه مقابل آن؛ بلکه مقابل حکم تکلیفی است. البته برخی از فقها متوجه این نکته شده و به آن تذکر داده‌اند. (مصطفی خمینی، ۲۷۱/۳)

اطلاق اول ارشادی در قبال تکلیفی است و آن جایی است که گزاره‌ای در ظاهری تکلیفی صادر شده اما در معنای طلب ترک یا فعل نیست بلکه ارشاد به یک امر تشریعی مثل صحت و بطلان و مثل جزئیت، شرطیت، مانعیت برای واجب دیگر و یا ارشاد به یکی دیگر از احکام وضعی که قابل جعل استقلالی‌اند، باشد؛ مثل این‌که مولا بگوید: نماز خواندن در کرک و پشم حیوانی که گوشتش خوردنی نیست جایز نیست؛ گر چه ظاهر عبارت در حرمت تکلیفی است اما یک فقیه می‌داند که فی نفسه چنین کاری از محرمات نیست؛ پس این روایت در صدد بیان مانعیت چنین لباسی برای صحت نماز است. این قسم از حکم ارشادی قسیم حکم مولوی نیست؛ بلکه خود قسمی از احکام مولوی است زیرا احکام وضعی صادر از مولای شارع هم از حیث مولویت او صادر شده‌اند. در واقع این قسم از احکام ارشادی در قبال احکام تکلیفی قرار دارد نه در قبال احکام مولوی. بنا براین محل بحث آن این‌جا نیست بلکه در روش‌شناسی احکام وضعی در قبال احکام تکلیفی باید به آن پرداخت.

تنها دفاعی که می‌توان از این نظر انجام داد این است که بگوییم بعد از تعلق امر به مرکب، هر گونه امر دوم به اجزا و شرایط یا نهی از موانع نمی‌تواند مولوی باشد زیرا تحصیل حاصل است؛ زیرا شارع در امر به مرکب همه اجزا و شرایط و موانع را در نظر گرفته و آن مجموع را با تمام خصوصیات مورد امر قرار داده است؛ در نتیجه امر دوم به اجزا و شرایط در واقع ارشاد به متعلق امر اول است نه امر مولوی مستقل. به عبارت دیگر اجزا و شرایط بعد از امر به مرکب نه قابل جعل تکلیفی مجدد دارند و نه قابلیت جعل حکم وضعی دارند زیرا همان امر به مرکب از هر دو کفایت می‌کند. در نتیجه همه اوامری که به اجزا و شرایط ورد شده در واقع ارشاد و انباء از جزئیت و شرطیت است و نه جعل آن دو.

البته دفاع فوق بنا بر برخی مبانی درست است اما بنا بر برخی از مبانی کفایت نمی‌کند؛

برخی را اعتقاد بر این است که اجزا و شرایط در امر به مرکب هیچ لحاظ استقلالی و ضمنی و لو در ضمن مرکب ندارند و همه آن‌ها در این لحاظ فانی در مرکب‌اند و خود آن‌ها مورد ارادهٔ نفسی مولا قرار نمی‌گیرند. (امام خمینی، مناهج، ۳۳۰/۱) بنابر این مبنا امر مولوی دوم و لو به نحو وضعی باشد امکان‌پذیر می‌شود. از این رو صاحب این مبنا قائل به جعل مستقل در اجزا و شرایط مرکبات اعتباری است؛ به اعتقاد ایشان در مرکبات حقیقی جعل شیء بدون جعل اجزا امکان‌پذیر نیست اما در اعتباریات دست مولا از همه جهات باز است. (ر.ک: امام خمینی، الاستصحاب، ۶۹-۷۳)

اطلاق دوم حکم ارشادی در قبال مولوی است و آن جایی است که از مقام نصح و وعظ و ارشاد صادر شده باشد نه از مقام مولویت؛ مطابق تعریف مشهور از ارشادی، هم‌چون ارشاد به یک امر تکوینی مثل وجود مصلحت خارجی و یا ارشاد به حکم عقل یا عقلا، به این معنا که خود عقل هم قبل از شارع چنین درکی می‌تواند داشته باشد و بیان شارع یا تأکید بر درک عقل است و یا تنبیه بر وجود مصلحت یا مفسده در آن‌جا که عقل احیانا غفلت کرده است؛ مثل این‌که قرآن در مسأله قرض دادن سفارش اکید به کتابت آن و گرفتن دو شاهد بر این امر نموده است. (بقره: ۲۸۲) در واقع این گونه احکام نوعی اِخبار از وجود مصلحت یا مفسده در یک فعل است، به این معنا که شارع مؤسس و مشرع آن نیست بلکه قبل از حکم شارع هم به واسطه حکم عقل یا عقلا موجود بوده است و شارع هم با امر و نهی خود به همان امر عقلی یا عقلایی اشاره دارد. لذا عمل نکردن مطابق آن جز افتادن در آن مفسده یا محروم شدن از آن مصلحت که خود عقل هم می‌توانست از آن آگاهی یابد، هیچ پیامد دیگری ندارد. (ر.ک: جمعی از پژوهشگران، زیر نظر هاشمی شاهرودی، ۱۰۱/۱۰-۱۰۲)

روش‌شناسی حکم ارشادی در قبال مولوی

مسأله مهم تبیین روش‌شناسی و معیارهای تمییز این دو از یکدیگر است زیرا برای یک فقیه در امر اِفتا تشخیص و تمییز این دو در منابع دینی امری حیاتی است. موارد فراوانی در روایات و حتی بعضاً در آیات قرآن هست که به امری توصیه شده و یا از انجام امری نهی شده است؛ آیا یک فقیه می‌تواند در همه موارد به حکم تکلیفی فتوا دهد به این معنا که همه موارد توصیه شده مقربیت دارد و بنا بر این یا واجب است و یا مستحب و همه موارد منهی‌عنه مبعدیت از مولا می‌آورد و در نتیجه یا حرام است و یا مکروه!؟ آیا بسیاری از این موارد

نمی‌تواند در حد یک راهنمایی به مصلحت یا مفسده دنیوی و یا حتی اخروی باشد؛ بدون این‌که انجام یا ترک آن موجب قرب یا بُعد از مولا باشد. روایات فراوانی در باب آداب مختلف وارد شده که شاید تعداد آن از واجبات هم بیشتر باشد؛ آیا همه را می‌توان حمل بر حکم مولوی استحبابی کرد، با وجود این‌که در همه این موارد احتمال ارشادیت هم هست؟ دقت در این موارد شاید بتواند باعث دگرگونی در بسیاری از مسائل و فتاوا باشد. موارد فراوانی را می‌توان مثال زد که فقیهی به جهت غفلت از این‌که برخی احکام می‌تواند جنبه ارشادیت داشته باشد، فتوا به استحباب داده اما فقیهی دیگر با تمیز دادن ارشادی از مولوی قائل به استحباب نشده است. مثلاً آقارضا همدانی ضمن این‌که حوزه احکام ارشادی را اعم از امور دنیوی و اخروی می‌داند بعید نمی‌داند که اغلب اوامر وارده که ظهور در استحباب دارند از اوامر ارشادی باشند که فتوا به استحباب در این موارد مشکل است. (همدانی، ۲۸۲/۱۰) کاشف الغطا در باب آداب سفر معتقد است بسیاری از آن‌چه در روایات در این باب آمده است عبادت شمرده نمی‌شود و صرفا برای توجه دادن به منافع دنیوی صادر شده و هیچ اثر اخروی ندارد و فقط در صورتی که آن‌ها را به قصد قربت انجام دهد بهرهٔ اخروی هم بر آن بار می‌شود. (کاشف الغطاء، ٤٥٩/٤) در خصوص آب آشامیدنی چاه و رعایت فاصله آن با چاه فاضلاب، هم‌چنین منزوحات بئر روایات فراوانی وارد شده است، طبقه اول فقها همگی فتوا به تنجس آب چاه داده و رعایت فاصله آن با چاه فاضلاب را شرط طهارت آب آن چاه دانسته‌اند، همین روایات منزوحات بئر وقتی به علامه حلی می‌رسد فتوای به استحباب می‌دهد و اخیرا برخی از فقهای معاصر همه را ارشادی دانسته‌اند به این بیان که ظاهر تمام روایاتی که در این ابواب وارد شده این است که روایات تشریع اسلامی و مخبر از احکام فقهی نیستند؛ بلکه اخباری هستند که در صدد ارشاد به مصالح امت‌اند. و از آن جایی که ائمه، پناهگاه مسلمانان و اسلام بوده‌اند، هر کسی در آن‌چه نیازداشته به آن‌ها مراجعه داشته است؛ اعم از سیاست و امور شهری و خانوادگی و سایر مقاصد دیگر؛ بنا بر این جای این نبود که همه این امور در کتاب وسایل الشیعه که عهده‌دار جمع روایات فقهی است جمع‌آوری شود. مسأله منزوحات بئر و رعایت فاصله چاهِ آب آشامیدنی از چاه فاضلاب هم از همین امور است و پاسخ ائمه، هم در این موارد پاسخ یک مفتی و فقیه نیست؛ بلکه از باب حفظ مصالح مردم و تحفظ آن‌ها از وقوع در خطرات بوده است. امروزه معلوم شده که اگر آب راکد مجمع مفاسد است و نگاه امام هم در نزح به همین بوده است که بعد از آن‌که شی‌ای نجس در آب چاه افتاد به خاطر تحفظ از آن

مفاسد، مقداری از آب بیرون ریخته شود؛ به همین جهت اگر مدت مدیدی گذشت و آب تازه جایگزین آن شد و آب به صورت طبیعی برگشت دیگر جایی برای نزح نمی‌ماند. این مسأله در نزد من قطعی است که هیچ تعبدی در این امور وجود ندارد و اصولاً اعمال تعبدات و الزامات شرعی هیچ تناسبی با این موارد ندارد. (مصطفی خمینی، ۵۳/۲-۵۴ و ۵۸-۵۹)

و از جهت دیگر به خاطر عدم تبیین معیار و تدوین قواعد روش‌شناسیک مسأله در این مورد، بعضاً اختلافاتی هم بین فقها در تعیین مصادیق و تمییز یکی از دیگری واقع شده است. اکنون بحث این است که آیا قواعد و معیارهای خاصی برای تشخیص احکام ارشادی از مولوی می‌توان پیشنهاد داد؟ آیا در کلمات فقها چنین قواعدی قابل ردیابی هست و یا اصلا از قاعده خاصی پیروی نمی‌کند و تنها راه اخذ به ظواهری است که در نتیجه اجتماع قرائن حالی و مقالی پدید آمده است و این امر تابع قاعده خاصی نیست و در هر مورد باید با توجه به قرائن مختلف به تشخیص مورد پرداخت؟

معیارهای مطرح در تشخیص حکم ارشادی از مولوی

أ- مستقلات عقلیه در سلسله علل احکام

هر جا عقل در سلسله علل احکام، یعنی در تشخیص مصالح و مفاسد به درک تام برسد، خود حکم مستقل دارد و چنان‌چه از جانب شرع هم حکمی آمد باید حکم ارشادی محسوب شود. مثل حسن عدل و قبح ظلم. در این موارد گفته شده با وجود حکم عقل دیگر جایی برای حکم مولوی شارع باقی نمی‌ماند.

در مقابل این نگاه چه بسا بتوان گفت: «ضرورتی ندارد که احکام تکلیفی (مولوی) حتماً تأسیسی باشند یعنی می‌توانند تأکیدی نیز باشند. بدین معنی که ممکن است عقلاء هم چنین حکمی کرده باشند. این وضعیت را تطابق حکم شرع و حکم عقل می‌نامند، همان‌طور که امروزه با پیشرفت علوم، برخی از اسرار احکام شریعت روشن شده و در نتیجه تطابق علم و شرع حاصل آمده است. لذا اگر خرد و اندیشه بشریت بالبداهه یا از طریق دستاوردهای علمی، حسن و قبح یا سود و زیان برخی اشیاء را به خوبی درك نماید لازمه‌اش بی‌نیازی از دستور شرع نیست، یعنی نباید گفت که چون بشر خود مستقلاً می‌فهمد نیازی به حکم شریعت ندارد. مثلا همین مسأله «قبح ظلم» که یك عنوان کلی است، مصادیق فراوانی مانند «غصب»، «ایذاء»، «خیانت»، «دزدی»، «هتك حرمت»، «تجاوز به حقوق» و غیر این‌ها دارد که قبحشان روشن و

مورد اتفاق آراء عقلاء جهان است به حدی که فاعل این گونه اعمال از انتساب آن به خود پروا دارد. در عین حال، تمامی این اعمال در شریعت نیز مورد تحریم شـرعی قـرار گرفتـه و حتـی عقوبت‌های سخت دنیوی و اخروی برای آن‌ها منظور شده اسـت، پـس نمـی‌تـوان گفـت کـه خیانت و غصب و افتراء صرفاً دارای قبح عقلی‌اند و حرمت شرعی و عقوبت اخروی ندارنـد.» (معرفت، فصلنامه حقوق، ش٦، ص٥٠-٥٦)

شبیری زنجانی هم معتقد به همین دیدگاه است؛ وی در کتاب نکاح در بحث نهی از اطلاع یافتن یهود بر امور زنان مسلمان وارد این بحث شده و می‌گوید: «عقل یکی از ادلّه اربعه اسـت و طبق قانون ملازمه، حکم عقل کشف از حکم مولوی شرعی می‌کند، چون احکام شـرع تـابع مصالح و مفاسد است و وقتی عقل قبح چیزی را درك کرد، مثلًا ظلـم را قبـیح دانسـت، حکـم تحریم شرعی هم پیدا می‌کند، نباید گفت که چون حکم عقلی برای قبح ظلم وجود دارد، پـس ظلم حرمت شرعی ندارد، و همین‌طور نسبت به ایذاء که عقل قبیح می‌داند. لذا ارشـادی بـودن يك حکم از ناحیه عقل را نباید به معنی نفی حکم شرعی دانست. بلکه حکم شرعی مـلازم آن است.

البته بعضی از احکام عقلیه- به تعبیر محقق نائینی- در سلسلهٔ معلولات احکام قرار دارد که حکم شرعی مستقلی ندارند. مثلًا «امر به اطاعت» در سلسـله معلومـات احکـام اسـت و چـون ارشادی است، مخالفت با آن عقوبت علی‌حده ندارد.

لذا اگر کسی نماز نخواند، بخاطر این‌که امر «اقیموا الصلوة» را امتثال نکـرده اسـت، عقـاب می‌شود. ولی عقاب جداگانه‌ای برای این‌که «اطیعوا الله» را امتثال نکرده است ندارد.

نتیجه آن‌که در مواردی که حکم عقل در سلسله علل و احکام قرار دارد، مثل حکم به قـبح ظلم، از آن حکم مولوی کشف می‌شود و ارشاد و عقل منافاتی با حکم مولوی ندارد.» (شـبیری زنجانی، ۳۱۶/۱-۳۱۷)

به عبارت دیگر اگر عقل در سلسله علل احکام مثل مصالح و یا مفاسد به یقین به مصلحت تام یا مفسده تام برسد در این‌جا بلاشک چنین امری ملازم با حکم شرع هـم هسـت و قاعـده تلازم حکم عقل با شرع در ساسله علل تام است؛ یعنی خودِ عقل می‌گوید که حکم شرعی این است و از موارد نادری که عقل از منابع احکام شمرده شده همین است؛ در نتیجه وقتـی حکـم عقل ملازم با حکم شرع بود ورود شارع در این موارد از باب تلائم حکم عقل و شرع و تأییـد یکی توسط دیگری است.

اگر اشکال شود که با وجود حکم عقل دیگر چه نیازی به حکم شرع هست و آیا حکم شرع دچار محذور لغویت تحصیل حاصل نمی‌شود؛؟ پاسخ این است که اولاً بنا بر مبنای کسانی چون محقق اصفهانی و امثال وی، کار عقل صرفا درک مصلحت و مفسده است (محقق اصفهانی، ٥٥٤/١) و در این صورت عقل بعث و زجری ندارد تا حکم شرع در عرض آن به لزوم لغویتِ تحصیل حاصل دچار شود و ثانیاً چه بسا افرادی به صرف حکم عقل منبعث یا منزجر نشوند و آمدن تأکیدات از سوی شارع مقدس آنان را به انبعاث و انزجار وا دارد و در رفع لغویت همین مقدار از فایده کافی است. و ثالثاً چه بسا در مواردی بین نحوهٔ حکم عقل و شرع تفاوت باشد؛ مثلاً در مسأله فور و تراخی در واجبات نهایت حکم عقل این است که مسارعه در اطاعت از مولا نیکو است اما عقل حکم لزومی ندارد؛ در چنین مواردی شارع می‌تواند ورود کرده و مثلاً حکم به لزوم مسارعه در طاعت مولا کند. و چه فراوان است مواردی که عقل حکم به حسن کرده و مولا هم در همان موارد حکم مولوی الزامی نموده است.

ب- مستقلات عقلیه در سلسله معالیل احکام

مطابق این نظر اگر عقل در سلسله معالیل احکام، حکمی داشته باشد و در همین زمینه از سوی شارع نیز حکمی وارد شده باشد، این حکم قطعا ارشادی خواهد بود و اعمال مولویت در این موارد اصولاً امکان‌پذیر نیست. مراد از سلسله معالیل احکام مرتبه یا مراتب بعد از حکم است؛ آثار و نتایجی است که متأخر از صدور حکم قابل تصور است و بیشتر به مرحلهٔ امتثال مرتبط می‌گردد. در سلسله معالیل احکام، حاکم فقط عقل است و شرع در آن مجال گام نمی‌نهد. از قبیل «وجوب اطاعت» که پس از صدور امر از مولا، عقل حکم می‌کند که باید اطاعت نمود. زیرا شکر منعم واجب است و این امر جز با انجام دستورات وی حاصل نمی‌شود، به‌ویژه آن‌که مقام حکمت، وی را از دستورات بیهوده باز می‌دارد. وجوب مقدمه نیز از همین باب است زیرا با فرض وجوب ذی‌المقدمه تمهید شرائط وجودی آن بر عهده مکلف است و وی به حکم ضرورت عقل باید هر آن‌چه را در انجام تکلیف دخالت دارد، فراهم نماید و در این باب نیازی به دستور دیگر از جانب مولا ندارد و اگر در این زمینه نیز دستوری صادر شود، ارشادی محض است، ثواب و عقابی جز آن‌چه برای خود ذی‌المقدمه است وجود نخواهد داشت. سرّ مطلب در آن است که وظیفه شرع فقط بیان تکلیف است اما کیفیت امتثال و انجام آن تکلیف بر عهدهٔ خود مکلف است. وی باید تکلیف را به گونه‌ای به انجام رساند که

غرض مولا تأمین گردد و این عقل است که فرمانبرداری از دستور مولا را هشدار می‌دهد. اگـر چنین نباشد یعنی قرار باشد که مولا مجدداً دستور انجام تکلیـف را بدهـد، بایـد معلـوم گـردد تأمین وجوب اطاعت نسبت به امر مجدد، بر عهدة کیست ؟ اگـر ایـن تـأمین از جانـب شـارع باشد کار به تسلسل می‌انجامد و اگر به حکم عقل باشد که عقل در انجام دستور نخسـت مـولا چنین فرمانی را داده است. پس هر گونه حکم شرع در باب اطاعت و امتثال تکـالیف ارشـادی است و گر نه مستلزم لغویت است، عقاب و ثوابی هم جز آن‌چـه بـر دسـتور نخسـت مترتـب است در پی ندارد. (ر.ک: معرفت، همان)

نقد

اشکال

این معیار چه بسا با روایات باب احتیاط نقض شود؛ بـه ایـن بیـان کـه احتیـاط در سلسـله معالیل احکام و متأخر از وجود احکام است و اصولا وضع و جعـل احتیـاط بـرای تحفـظ بـر احکام واقعی است؛ اما در نظر بسیاری امر به احتیاط یک امر مولوی است.

پاسخ

ممکن است به اشکال فوق چنین پاسخ داده شود که اگر مراد احتیاط عقلی باشـد از محـل بحث خارج است زیرا سخن در احکام مولوی شارع است و نه حکم عقل! و اگر مراد احتیـاط شرعی باشد مولوی بودن آن اول کلام است. زیرا جز تحفظ بر واقـع و امتثـال تکلیـف واقعـی هیچ امر دیگری در احتیاط موجود نیست و چنان‌چه کسی ادعا کند که احتیاط فی‌نفسه یک امر مولوی واجب و یا مستحب است در این صورت چنین احتیاطی نمی‌توانـد در سلسـله معالیـل احکام واقع شود. بلکه خود یک مصلحت جداگانه دارد مـثلاً در مـواردی امـام معصـوم بـرای حفظ مصلحت برتر امر به احتیاط داده‌اند که ظاهر در مولوی است؛ مثلا امام صادق خطاب بـه صفوان در عدد مجاز متعه فرموده: «اجعلوهن من الاربع» صفوان می‌پرسد: این از بـاب احتیـاط است؟ امام پاسخ می‌دهند: «آری» (شیخ طوسی، الاستبصار، ۱۴۸/۳)[1]. یعنـی امـام بـرای حفـظ جان شیعه از خطر عامه او را امر به احتیاط می‌کند که مجموع همسران او، متعه و دائـم، بیشـتر از چهار نشوند و الا عامه به تشیع او پی‌برده و باعث زحمت او مـی‌شـوند. چنـین امـری ولـو معلل باشد اما مولوی هم هست. زیرا هرگز نمی‌توان پذیرفت که امام راضی به ایـن باشـد کـه یک مؤمن خود را در قبال یک عامی بی‌جهت به زحمت بیاندازد و توسط او بـه عـذاب بیفتـد.

۱ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع اجْعَلُوهُنَّ مِنَ الْأَرْبَعِ فَقَالَ لَهُ صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى أَ عَلَى الِاحْتِيَاطِ قَالَ نَعَمْ

(ر.ک: شبیری زنجانی، ١٦/٥١٤٥-٥١٤٦)

بلکه در آن‌جا هم که حکمی نباشد اما احتمال وجود مصلحت یا مفسده‌ای باشد که شارع نخواسته به مردم ابلاغ کند و یا به جهت محذوری نتوانسته ابلاغ کند باز احتیاط امری مطلوب است. نکته دیگر این‌که باید بین دو عبارت تفکیک نمود: گاهی گفته می‌شود، «ینبغی الاحتیاط» و گاهی گفته می‌شود، «یستحب الاحتیاط»؛ از عبارت اول صرفاً مطلوب بودن و خوب بودن احتیاط فهمیده می‌شود که با حکم ارشادی سازگارتر است اما این‌که خود مایه مقربیت به مولا شود از این عبارت برداشت نمی‌شود.

رد پاسخ:

اما به نظر می‌رسد اگر کسی احکام مولوی طریقی را بپذیرد اشکال هم‌چنان پابر جا خواهد بود؛ توضیح مطلب این‌که اگر امر به احتیاط مولوی باشد خواه وجوبی یا استحبابی، مولوی بودن آن منافاتی با این ندارد که طریق برای حفظ واجب دیگری باشد. از چنین امری به «واجب مولوی طریقی» تعبیر می‌شود؛ به این معنا که برای اطاعت یا عصیان این امر استحقاق ثواب یا عقاب جداگانه وجود ندارد. امر به چنین احتیاطی در موارد مختلف در کلمات و فتاوای فقها هم بعضاً وجود دارد؛ مثل فتوای به احتیاط با نماز گزاردن به جهات چهارگانه برای کسی که جهت قبله را نمی‌داند، یا امر به احتیاط در موارد علم اجمالی. چنین فتاوایی از باب ندانستن مسأله نیست بلکه فتوای به حکم مولوی طریقی است. و قطعا چنین امری در سلسله معالیل احکام واقع شده است. و پیداست که اگر عقل هم حکم به احتیاط کند فقط حسن احتیاط را می‌رساند و روایات می‌تواند آن را واجب کند.

نقضی دیگر بر معیار دوم:

مسأله لزوم توبه از دیگر مواردی است که بنا بر یک نظر می‌تواند نقض برای معیار دوم باشد. توضیح این‌که توبه در سلسله معالیل احکام و متأخر از آن واقع شده و مرتبط با امتثال احکام است؛ بلکه در این‌جا به دو رتبه تأخر دارد زیرا توبه، نه مترتب بلاواسطه بر احکام، که مترتب بر عصیان احکام است و تا اولاً حکمی نباشد و ثانیاً عصیان حکم اتفاق نیفتد موضوع توبه محقق نمی‌شود. در عین حال بسیاری قائل به وجوب مولوی آن هستند؛ گر چه از آن به واجب مولوی طریقی یاد کرده‌اند که استحقاق عقابی هم بر آن جدای از عصیان دیگر اموری که باید از آن توبه کند بر آن مترتب نمی‌شود. (ر.ک: موسوی گلپایگانی، ۲۱۸)

ج- موارد استحاله حکم مولوی

طبق این نظر مواردی که از سوی شارع امر یا نهی‌ای آمده چنان‌چه حمل آن بر مولویت

مستلزم محال باشد چاره‌ای نیست جز این‌که این موارد حمل بر ارشادی شود. مثل امر به اطاعت و نهی از معصیت. در این موارد اگر حمل بر مولویت شود مستلزم تسلسل محال می‌شود. زیرا اگر مولوی باشد لازم است که خود آن هم وجوب اطاعت دیگری داشته باشد و آن هم همین‌طور فهلم جراً فیتسلسل.

نقد:

این معیار در واقع به موارد خاصی که ذکر شده منحصر می‌گردد و به تعیین برخی مصادیق جزئی اشبه است تا ارائه یک قاعده و روش و در این دو مورد خاص تقریباً همه پذیرفته‌اند که از احکام ارشادی‌اند اما چنین معیاری نمی‌تواند به عنوان یک روش مطرح شود. زیرا موارد احکام ارشادی آن قدر زیاد است که تعیین تکلیف یکی دو مصداق از آن گره‌ای از کار را حل نمی‌کند. برخی وجوب توبه را هم به این باب ملحق کرده و گفته‌اند در این‌جا هم تکرر و تساسل لازم می‌آید به این بیان که اگر امر به توبه مولوی باشد مخالفت با آن عصیان شمرده می‌شود پس توبه از آن هم لازم می‌آید و به همین صورت توبه دوم هم واجب است و عصیان از آن توبه خودش را می‌طلبد؛ پس این‌جا هم تسلسل لازم می‌آید. (آملی، ۳۱۵/۵) اما در پاسخ گفته شده که تشبیه وجوب توبه به وجوب طاعت، قیاس مع الفارق است زیرا در وجوب طاعت نفس همین امر مصداقی برای وجوب طاعت است و نفس مولوی بودن آن موجب تسلسل می‌شود به خلاف وجوب توبه که بر فرض مولوی هم باشد بنفسه موجب تکرر وجوب نمی‌شود و به صرف اتیان و امتثال منقطع می‌شود و تنها در صورت عصیان است که وجوب توبه به همان امر اولی همچنان پابرجاست و تکرری پیدا نمی‌شود؛ در حالی که امر به اطاعت اگر مولوی می‌بود به صرف همان امر اول تکرر تا بینهایت لازم می‌آمد. (ر.ک: بجنوردی، ۳۳۹/۷)

د- اوامر و نواهی مرتبط با امور دنیوی

در کلمات بسیاری از متقدمان بر شیخ انصاری و حتی برخی از متأخران معیار تشخیص حکم ارشادی از مولوی این است که اگر امر یا نهی شارع صرفاً در خصوص امور دنیوی باشد ارشادی است و تکلیفی بر عهدهٔ شخص نمی‌آید. بسیاری از مثال‌هایی هم که برای این مورد ذکر می‌کنند واقعاً از قبیل ارشاد است و تقریباً مورد قبول همه است اما این‌که آیا این امر می‌تواند به عنوان یک معیار مطرح شود یا نه باید مورد بررسی قرار گیرد. در ابتدا شایسته است به کلمات برخی از قائلان به این سنجه اشاره شود.

مجلسی اول درباره روایاتی که تعداد مطلوب همسفران و همراهان را تعیین کرده و از بیشتر از آن نهی نموده، می‌گوید: ظاهر این است که این نهی و امثال آن ارشادی است زیرا در خصوص امور دنیوی وارد شده است؛ حال اگر همین را با نیت انجام داد عبادت کرده و ثواب دارد. (مجلسی اول، ٢٢٦/٤) هم‌چنین ایشان اخبار کثیر وارده در بارهٔ لزوم کتمان احادیث و کلماتی که فهمش برای غیر شیعه مشکل است از غیر شیعه، همه را حمل بر ارشاد می‌کند زیرا به خاطر حفظ جان خود شیعه و ممانعت از به زحمت افتادن آن‌ها صادر شده و در بارهٔ امور دنیوی است. (مجلسی اول، ٢٧٨/١٤) و هم وی در لوامع می‌گوید:

مراد از امر و نهی ارشادی، طلبی است که فایده‌اش دنیوی باشد، و ثواب اخروی نداشته باشد؛ مثل نهی از وضو با آبی که زیر نور خورشید گرم شده زیرا موجب پیسی می‌شود و مثل این‌که به کسی گفته شود «اسلام بیاور تا وارد بهشت شوی»، هم‌چنین همه اوامری که بر سبیل وعظ و ارشاد و تحریک بر انجام تکالیف در عبادات و معاملات وارد شده و اوامر و نواهی‌ای که در باب کیفیت عبادات و معاملات وارد شده، بعید نیست که اغلب آن از قسم ارشاد باشد. (مجلسی اول، لوامع، ۲۱۱/۱و ۳۱۰و ۴۵۲)

علامه مجلسی نیز روایات وارده در آداب نظافت و استحمام و مسواک زدن (و نه روایاتی که در اصل استحباب این امور وارد شده) را از باب این که در خصوص منافع و مضار دنیوی وارد شده، حمل بر ارشاد کرده و معتقد است هیچ ثواب و عقابی بر آن‌ها مترتب نمی‌شود. مگر آن‌جا که منفعت عظیم یا مفسده عظیمی بر بدن انسان وارد کنند و شارع در خصوص آن حکم الزامی داشته باشد. (علامه مجلسی، ۱۵۰/۱) صاحب جواهر نیز معنای مصطلح ارشادی و مستفاد از کلمات فقها را ارشاد به آن چیزی می‌داند که در خصوص امور دنیوی برای مردم شایسته‌تر است. (نجفی، ۳۹۶/۲۹–۳۹۷) فاضل هندی هم در بحث از این که انتخاب دو داور برای زوجین در موارد اختلاف که در آیهٔ شریفه آمده، آیا الزامی است یا استحبابی، احتمال داده که چون آیه در خصوص امور دنیوی وارد شده اصل حکم ارشادی باشد و هیچ حکم تکلیفی اعم از وجوب یا استحباب نداشته باشد. (فاضل هندی، ۵۲۱/۷) جناب کاشف الغطا می‌نویسد: آن‌چه از روایات به ذکر آداب پرداخته است نمی‌توان به عنوان سنت محسوب نمود؛ خطابات فراوانی هست که نه بالاصاله متوجه حکم است و نه معامله؛ و صرفاً به خاطر ترتب منافع دنیوی صادر شده است؛ چنین اموری از آداب شمرده می‌شود و فقط در صورت قصد و نیت خاص می‌تواند اثر اخروی داشته باشد. (کاشف الغطاء، ۴۵۹/۴) میرزای رشتی هم همه نواهی

معلل به مضار بدنی یا مفاسد دنیوی را ارشادی می‌داند. (محقق رشتی، ۱۲۲)

نقد:

به نظر می‌رسد معیار ارائه شده با بسیاری از مصادیق آن قابل انطباق باشد اما در بسیاری از موارد هم نادرست است. در واقع نه همهٔ اوامر و نواهی در خصوص امور دنیوی ارشادی‌اند و نه همه اوامر و نواهی وارد در خصوص امور اخروی مولوی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر بین دنیوی بودن متعلق امر با مولوی بودن امر تنافی ذاتی وجود ندارد چنان‌که بین مولوی بودن امر و تعلق آن به امور اخروی هم تلازم ذاتی نیست. مثلاً آیهٔ «اطیعوا الله...» به اتفاق از اوامر ارشادی است اما در مورد امور اخروی است و آیهٔ «لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة» در امور دنیوی است و یا شامل آن‌ها هم می‌شود ولی امر مولوی است.

پاسخ میرزا حبیب الله رشتی به نقد

در قبال برخی قائل‌اند که هر امر و نهی‌ای که از جانب شارع برای رساندن انسان به مصالح اخروی یا تحفظ از مفاسد صادر شود امر شرعی تعبدی است حتی اگر از راه امور دنیوی و به‌واسطه آن باشد؛ و هر امر و نهی‌ای که به امر آخرت هیچ ارتباطی نداشته باشد به نحوی که حتی به امور مستحب یا مکروه در شرع هم تعلق نگرفته باشد و بر مخالفت یا موافقت آن غیر از تحصیل یا فوت غرض دنیوی هیچ اثری مترتب نباشد، چنین حکمی ارشادی محسوب می‌شود. بنابر این اگر در تعریف ارشادی تعلق به امور دنیوی اخذ شده مراد دنیوی خالص است به نحوی که هیچ اثری در ارتباط با آخرت نداشته باشد. در کلمات قوم ارشادی در قبال وجوب و ندب و حرمت و کراهت گذاشته شده است در حالی که تفکیک و تمایز آن دو به ترتب و عدم ترتب ثواب و عقاب از اصطلاحات شیخ انصاری است و این اصطلاحی است جدید و دعوایی بر سر اصطلاح نیست. در این صورت هم آیه شریفهٔ «اطیعوا الله» مولوی می‌شود و هم آیهٔ شریفهٔ «لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة» و همین‌طور هر امر شرعی‌ای که در آن لحاظ آخرت شده باشد؛ بلاواسطه یا با واسطهٔ امور دنیوی. در این صورت بسیاری از اموری که دنیوی است و مورد امر یا نهی واقع شده را به خاطر این‌که جنبه اخروی هم دارد، می‌توان از احکام مولوی محسوب کرد و مطابق مورد به یکی از احکام چهارگانه شرعی متصف نمود.

نظر نهایی

از مجموع آن‌چه گذشت می‌توان گفت معیار دنیوی بودن صرف، بهترین معیار در تشخیص احکام ارشادی از احکام مولوی است و کلمات متقدمان بر شیخ هم حاکی از این است که قبل

از وی ارشادی فقط به همین معنا و با همین سنجه تعریف می‌شده است؛ صاحب جواهر هم به این امر اذعان نموده است. (نجفی، ۳۹٦/۲۹) و طرفه آن‌که این معیار با آن‌چه در ابتدای فصل در تعریف حکم ارشادی و مولوی به عنوان تعریف مختار ذکر شد قابل جمع و سازگار است. و بنا بر همان تعریف هم بسیاری از موارد مورد اختلاف باید جای خود را در احکام مولوی پیدا کند؛ حتی آیه اطاعت نیز در نظر ما از احکام مولوی است؛ چون از شأن مولویت شارع صادر شده است و اثر آن تأکید در ترغیب و ترهیب است و هرگز نمی‌توان ملتزم شد که شارع در چنین امر مهمی، یعنی اطاعت و عصیان خود صرفاً در مقام وعظ و نصح و ارشاد باشد الا این‌که همان گونه که پیش از این ذکر شد احکام مولوی دو قسم است: حکم مولوی نفسی مثل امر به نماز و حکم مولوی طریقی مثل امر به احتیاط و امر به اطاعت و امر به توبه بنا بر یک قول. امر مولوی طریقی نه اطاعت و عصیان مستقل دارد و نه ثواب و عقاب مستقل و در عین حال مولوی هم هست؛ بدون این‌که محذور تسلسلی پیش آید. آیا واقعاً می‌توان پذیرفت این همه امر به اطاعت و نهی از عصیان که در کتاب و سنت وارد شده همه ارشادی است و صرفاً از مقام نصح و خیرخواهی مولا صادر شده است!؟ به خصوص این‌که برخی با عتاب و وعیدهای شدیدی همراه است.آیا جز این است که همه این قرائن حاکی از اعمال مولویت مولاست. به نظر می‌رسد تنها محذور قائلان به ارشادی بودن امر به اطاعت و نهی از معصیت لزوم تسلسل است؛ در نتیجه باید گفت این نظر نه برخاسته از دلیل که برساخته از علت است. یعنی با وجود این‌که ظاهر امر مولوی بودن آن دو است اما به خاطر محذوری که از حل آن ناتوان مانده‌اند به ناچار قائل به ارشادیت شده‌اند. به نظر می‌رسد نظر میرزای رشتی از قوت علمی خاصی برخوردار و قابل تأیید است. در حالی که نظیر «اطیعوا الله» در شرع موارد فراوانی در اوامر و نواهی عرفی هم اتفاق می‌افتد که مولا اعمال مولویت می‌کند؛ بسیار دیده شده است که صاحب یک کارخانه با وجود این‌که قبلا با کارگران خود قرارداد هم بسته و همه اوامر و نواهی او در قرارداد آمده است اما مکررا آن‌ها را امر به کار کردن می‌کند و آن‌ها با آمدن او به کارخانه و اوامر او به شدت متأثر شده و با امر و نهی جدید جدیت بیشتری در کار پیدا می‌کنند و این نیست جز به خاطر تأثر از اعمال مولویت او و نه این‌که آن را نصح و وعظ بدانند.

حال اگر بنا بر تعریف شیخ انصاری مبنای مولوی و ارشادی را بر استحقاق و عدم استحقاق ثواب و عقاب مستقل دانستیم علاوه بر این‌که در مواردی به خاطر فرار از محذور

تسلسل باید احکامی را که از منصب مولویت مولا صادر شده ارشادی بدانیم مثل امر به اطاعت و نهی از معصیت، دستیابی به قاعده و معیار خاصی برای روش‌شناسی آن هم مشکل خواهد بود و در نتیجه تعیین مولویت یا ارشادیت هر مورد را باید به حسب دلیل و قرائن حالیه و مقالیه خاص همان مورد به تشخیص شخصی فقیه واگذار نمود. به همین جهت وقتی به نوشته‌های پس از شیخ مراجعه شود نوعاً حمل بر ارشادیت را به ظهور عرفی یا مرتکزات عرفیه و ظاهر ادله ارجاع داده‌اند و از قاعدهٔ خاصی پیروی نکرده‌اند؛ شاید بتوان گفت تنها مورد مشترک بین این گروه از فقها هم همان دنیوی بودن مورد و یا تعلیل در لسان دلیل به امور دنیوی است.

نگاهی به معنای ارشادی در کتب فقهی و حدیثی عامه

در تأیید نظر فوق، ذکر این نکته قابل توجه است که معنای مختار در تعریف حکم ارشادی و سنجه روش‌شناسی آن، تنها معنای حکم ارشادی در فقه اهل سنت است و امکان این‌که این معنا در دو حوزهٔ فقهی اهل سنت و تشیع به دو معنای مختلف به‌کار رفته باشد بعید است؛ نووی کراهت ارشادی را مقابل کراهت شرعی دانسته و آن را کراهتی تعریف می‌کند که برای مصلحت دنیوی است و هیچ ثواب و عقابی در ترک و فعل آن نیست. (المجموع، ۱۳۲/۱) آمدی در شمارش اطلاقات پانزده‌گانه کلمه امر به امر ارشادی و ندبی اشاره کرده و در ذکر تفاوت حکم استحبابی و ارشادی می‌گوید: در استحباب، مصلحت اخروی مدنظر است اما ارشادی برای مصلحت دنیوی است. (آمدی، ۱۶۰/۲-۱۶۲) غزالی می‌نویسد فرقی بین ندب و ارشاد نیست مگر این‌که ندب برای ثواب اخروی است و ارشاد برای تنبیه بر مصلحت دنیوی است. (غزالی، ۲۳۰/۱) احمدبن عمادالدین از علمای قرن هشتم اهل سنت در آداب غذا خوردن و نوشیدن می‌نویسد: در خبر صحیح از ایستاده آب خوردن نهی شده است؛ فقها اختلاف دارند که آیا روایت عام است و همه حالات انسان را شامل می‌شود یا نه؛ بعضی آن را عام می‌دانند و ابن قتیبه و متولی کراهت را مختص به حالت سیر و حرکت می‌دانند اما اگر بایستد و بنوشد کراهت برداشته می‌شود. وی سپس می‌گوید چون ایستاده آب خوردن از نظر بهداشتی برای بدن مضر است پس کراهت در روایت ارشادی و نهی هم ارشادی است به این معنا که راجع به مصلحت دنیوی است نه مصلحت دینی؛ یعنی برای مصلحت دنیوی حفظ بدن نهی کرده است. (احمدبن عمادالدین، ۱۵/۱) رملی هم علت حمل برخی از روایات را بر حکم

ارشادی این می‌داند که این روایات ما را به یک امر طبی هدایت می‌کند و ایـن یـک مصـلحت دنیوی صرف است و ارتباطی با آخرت و دین ندارد. (ر.ک: الرملی، ۱۵۳) موارد فراوان دیگری هم ذکر شده که به صراحت علت ارشادی دانستن حکمی را دنیوی‌بودن آن مـی‌داننـد.[۲] مـوارد دیگری هم که در کتب اهل سنت حکم بر ارشاد حمل شده، گر چه به علت آن تصریح نشـده، اما همه از موارد صرفا دنیوی است. (ر.ک: المناوی، فـیض القـدیر، ۲۳۱/۱، ۲٤۸، ۲۸۳، ٤٥۲؛ الزرقانی، ۳۷۳/۳؛ المناوی، التیسیر، ۳۷/۱، ٤٥، ٦۱، ۸٦، ۱۳۳، ۱٥۱؛ الشروانی، ٤۸/٥ و....)

نکته دیگر لزوم فرق بین معنای ارشادی و مولوی در موالی عرفی و مولای حقیقـی اسـت. در موالی عرفی حکم ارشادی و مولوی تعریف دیگری دارد و آن این است که هر امر یـا نهـی مولای عرفی که موجب جلب منفعت یا دفع مفسده‌ای از خود مولا شـود مولـوی اسـت حتـی اگر دنیوی صرف باشد؛ چنان‌که نوع اوامر و نواهی موالی عرفـی دنیـوی اسـت. و اگـر جلـب منفعت یا دفع مفسده از عبد باشد ارشادی محسوب می‌گردد.(محقق رشتی، ۲٦٦) در حالی که چنین تعریف و تمایزی در مولای حقیقی و شارع شرایع نمی‌آید زیرا تمام منافع اوامر و نواهی او متوجه عباد و برای اخراج آنان از ظلمات به سوی نور مطلق است.

نتیجه‌گیری

برایند مباحث مقاله، نکات زیر است:

۱. مولوی و ارشادی از صفات اوامر و نواهی است نه احکام؛

۲. نوع تعاریفی که از شیخ انصاری به بعد از مولوی و ارشادی شـده تعریـف بـه یکـی از لوازم است و نوعاً خالی از اشکال نیست؛

۳. ارشادی در کلمات اصولیان به دو معنا بکار رفته کـه در مـوارد زیـادی از هـم تفکیـک نشده است؛

۴. با تعریف جدید از ارشادی و مولوی بازگشتی به معنای ایـن دو در فقـه شـیعه و اهـل سنت قبل از شیخ انصاری صورت می‌گیرد؛

۵. در این معنا آثار فراوان فقهی و فتوائی بار می‌شـود و بسـیاری از فتـاوا نظیـر آن‌چـه در خصوص برخی آداب وارد شده، قابل تجدید نظر است؛

۲ـ حسینی العراقی، طرح التثریب فی شرح التقریب، (۸/ ۱۲۱ـ ۱۵۱) ؛ ابن حجر عسقلانی، فتح‌الباری، (۱۰/ ۳۰۷)و (۸۶/۱۱) ؛ عبدالقادر دمشقی، المدخل، (۲۲۴/۱)؛ العینی، عمدة القاری، (۲۲۴/۲) .

۶. تنها سنجه عام در روش‌شناسی ارشادی، دنیوی‌بودن محض است و سنجه‌های دیگر در این مقاله به نقد کشیده شد.

۷. بسیاری از مصادیقی که در کلمات اصولیان به عنوان امر و نهی ارشادی و یا بالعکس، مولوی تشخیص داده شده، قابل خدشه است.

منابع

الآمدی، علی‌بن محمد، ***الاحکام فی اصول الاحکام***، بیروت، دار الکتب العربی، الطبعة الاولی، ١٤٠٤ق.

آملی، محمد تقی، ***مصباح الهدی في شرح العروة الوثقی***، تهران، مؤلف، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.

ابن حجر العسقلانی، احمدبن علی، ***فتح الباری شرح صحیح البخاری***، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

اشتهاردی، علی‌پناه، ***تقریرات فی اصول الفقه***، تقریرات درس خارج اصول آیت‌الله بروجردی، قم، موسسه انتشارات اسلامی، چاپ اول، ١٤١٧ق.

اصفهانی، محمدحسین، ***نهایة الدرایه فی شرح الکفایه***، بیروت، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، چاپ دوم، ١٤٢٩ق.

بجنوردی، حسن، ***القواعد الفقهیة***، قم، نشر الهادي، چاپ اول، ١٤١٩ ق.

بدران، عبدالقادر، ***المدخل الی مذهب الامام احمدبن حنبل***، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانیة، ١٤٠١ق.

بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، ***مصابیح الظلام***، قم، مؤسسة العلامة المجدد الوحید البهبهاني، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی، ***موسوعة الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البیت علیهم السلام***، قم، مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ١٤٢٣ق.

حائری، مرتضی، ***مبانی الاحکام فی اصول شرائع الاسلام***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

حافظ عراقی، عبدالرحیم بن حسین، ***طرح التثریب فی شرح التقریب***، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولی، ۲۰۰۰م.

حسینی میلانی، علی، ***کتاب الشهادات***، تقریرات خارج فقه آیت‌الله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، قم، مقرر، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

حکیم، محسن، ***مستمسک العروة الوثقی***، قم، مؤسسة دار التفسیر، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

حکیم، محمد تقی، ***الأصول العامة للفقه المقارن***، بی‌جا، المجمع العالمي لأهل البیت «ع»، ۱۴۱۸ق.

حکیم، محمدسعید، ***المحکم فی اصول الفقه***، قم، موسسه المنار، چاپ اول، ١٤١٤ق.

امام خمینی، روح الله، ***الاستصحاب***، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۱.

_______________، ***مناهج الوصول الی علم الاصول***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ١٤١٥ق.

خمینی، مصطفی، ***کتاب الطهارة***، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول ١٤١٨ق.

_____________، ***تحریرات فی‌الاصول***، قم، چاپ اول ١٤١٨ق.

خویی، ابو القاسم، ***موسوعة الإمام الخوئي***، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، چاپ اول ١٤١٨ق.

رشتی، حبیب الله بن محمد علی، ***کتاب الاجاره***، بی‌جا، چاپ اول ۱۳۱۱ق.

_____________________، ***بدایع الافکار***، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول بی‌تا.

رملی، احمد بن حمزه، ***فتاوی الرملی***، نرم‌افزار الجامع الکبیر.

زرقانی، محمدبن عبد الباقی، ***شرح الزرقانی علی موطأ الامام مالک***، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولی، ۱۴۱۱ق.

سیوطی، عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر، ***الحاوی للفتاوی فی الفقه و علوم التفسیر و الحدیث و الاصول و النحو و الاعراب و سائر الفنون***، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولی، ١٤٢١ق.

شبیری زنجانی، موسی، ***کتاب نکاح***، قم، مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز، چاپ اول ١٤١٩ق.

شروانی، عبدالحمید، ***حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج بشرح المنهاج***، بیروت، دار الفکر، الطبعة الاولی، بی‌تا.

شعرانی، ابوالحسن، ***المدخل الی عذب المنهل فی اصول الفقه***، تحقیق رضا استادی، قم، مؤسسه الهادی، چاپ اول ۱۳۷۳.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام***، بیروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ هفتم، ١٤٠٤ق.

طوسی، محمدبن حسن، ***الاستبصار فیما اختلف من الاخبار***، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰.

_______________، ***تهذيب الأحكام***، تهران، دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

عینی، بدرالدین محمودبن احمد، ***عمدة القاری***، شرح صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

غزالی، محمدبن محمد، ***المستصفی فی علم الاصول***، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعة الثانیة،۱۴۱۳ق.

فاضل هندی، محمد بن حسن، ***كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۶ق.

کاشف الغطا، جعفر بن خضر، ***كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء***، قم، انتشارات دفتر تبلیغات

اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
كليني، محمدبن يعقوب، ***الكافي***، تهران، دارالكتب الاسلامي، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
لاریجانی، صادق، ***تقریرات خارج اصول***، نسخه تایپی. (چاپ نشده)
مجلسی، محمد تقی‌بن مقصودعلی، ***روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه***، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
________________، ***لوامع صاحبقرانی***، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، ***ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار***، قم، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
محقق داماد، مصطفی، ***قواعد فقه***، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، ١٤٠٦ق.
معرفت، محمدهادی، «احکام ارشادی و مستقلات عقلیه»، ***فصلنامه حقوق***، تابستان، شماره ۶، ۱۳۶۵، ص ۵۰-۵۶
مناوی، محمد عبدالرئوف‌بن تاج العارفين، ***التيسير بشرح الجامع الصغير***، الرياض، مكتبة الامام الشافعی، الطبعة الثالثة، ١٤٠٨ق.
________________، ***فيض القدير شرح الجامع الصغير***، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، البعة الاولى، ١٣٥٦ق.
موسوی گلپایگانی، محمد رضا، ***کتاب الطهارة***، قم، دار القرآن الكريم، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی، ***موسوعة الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البيت عليهم السلام***، قم، مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
نووی، یحیی‌بن شرف، ***المجموع***، بیروت، دار الفكر، ١٩٩٧م.
هاشمی شاهرودی، محمود، ***بحوث فی علم الاصول***، تقریرات درس شهید صدر، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ سوم، ١٤١٧ق.
________________، ***فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السّلام*** (اصطلاحات فقهی، فارسی)، تحقیق محققان مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
هاشمی شاهرودی، علی، ***دراسات فی علم الاصول***، تقریرات درس محقق خویی، قم، مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
همدانی، رضا بن محمد هادی، ***مصباح الفقيه***، قم، مؤسسة الجعفرية لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول، ١٤١٦ق.